

## امنیت، کشور، «نظم نوین جهانی» و فراسوی آن

نویسنده: باری بوزان

ترجمه: دکتر احمد پارساپور

### مقدمه

بی تردید، چیزی که ما در هنگام استفاده از واژه «کشور»<sup>1</sup> بدان اشارت داریم، فاقد سرشت و ماهیت ثابتی است. معنای اساسی این واژه دلالت بر موجودیت‌های سیاسی مستقل و سازمان‌یافته سرزمینی دارد که در آن دستگاه دولت<sup>2</sup> به نحو قابل تشخیصی از سازمان جامعه مجزا است. با این تفکیک سیاسی از اجتماعی، کشورها از قبیله‌ها و دیگر اشکال جوامع «بی کشور» متمایز می‌گردند. در این تعریف، علی‌رغم اینکه همیشه رابطه‌ای بین حاکمان و حکومت‌شوندگان وجود دارد و همچنین یک قلمرو سرزمینی، یک حوزه (یا حوزه‌های) اجتماعی و یک حوزه سیاسی وجود دارد، گستره بسیار وسیعی از ساخت‌های سیاسی - اجتماعی ممکن قرار می‌گیرند. در اکثر آنها، روابطی با دیگر موجودیت‌های سیاسی مستقل وجود دارد. در جاهایی که چنین وضعیتی وجود دارد، کشورها با مشکلات امنیتی ناشی از تأثیر متقابل تهدیدات و آسیب‌پذیری‌های میان خود مواجه خواهند بود.

در فراسوی این موضوعات پایه‌ای، در چگونگی ساختاریابی و آرایش اجزای داخلی کشورها، گوناگونی نامحدودی می‌تواند وجود داشته باشد. مثلاً، رابطه بین حاکمان و حکومت‌شوندگان

<sup>1</sup> . state

<sup>2</sup> . government

می‌تواند از رابطه جزئی و تقریباً صفر در یک طرف طیف (چین امپراتوری، روسیه تزاری) تا رابطه بسیار نزدیک و بسیار قوی در طرف دیگر طیف (اسکاندیناوی امروز) متغیر باشد. همین‌طور، ساختارهای دولت و جامعه ممکن است کاملاً از هم جدا باشند (تبت تحت کنترل چین) یا اینک به طور مترادفی در هم تنیده باشند (ایالات متحده آمریکا). به جز در مستعمره‌ها، جدایی یا انتزاع کامل بین دولت و جامعه چندان معمول نیست، اما اینکه بخش‌های عظیمی از جامعه از دولت بیگانه باشند، بسیار شایع است، مثلاً در سودان، پاکستان، افغانستان، سریلانکا، کانادا، عراق، ترکیه و بسیاری کشورهای دیگر. دولت، جامعه و سرزمین<sup>۱</sup> ممکن است پیوندهای عمیقی با هم داشته باشند (ژاپن) یا اینکه دارای پیوندی سطحی و گذرا باشند (اردن، یوگسلاوی، چاد).

اینکه جامعه، دولت و سرزمین چگونه سازمان می‌یابند، قویاً بستگی به ماهیت تکنولوژی‌های غالب مادی و اجتماعی و رابطه بین صاحبان قدرت قهریه و صاحبان ثروت دارد.<sup>(۱)</sup> این امر به چگونگی پیدایش و ظهور حکومت نیز بستگی دارد: مثلاً کلاسیک باشد (فرانسه)، استعماری (ایالات متحده آمریکا)، یا استعماری (نیجریه) یا مدرنیزه (ژاپن).<sup>(۲)</sup>

چگونگی برقراری ارتباط بین حکومت‌ها به عوامل زیادی بستگی دارد که از جمله مهم‌ترین آنها، سهولت نقل و انتقال بین آنهاست که بستگی به فاصله جغرافیایی و تکنولوژی دارد. از لحاظ تاریخی، محدودیت‌های تکنولوژیکی بدان معناست که تعامل استراتژیک میان حکومت‌های همسایه آسان‌تر بوده است، لیکن تجارت‌های راه دور کم حجم اما با ارزش بالا میان حکومت‌های فاقد رابطه سیاسی امکان‌پذیر بوده است.<sup>(۳)</sup>

روابط بین کشورها به عواملی مانند فعالیت اقتصادی مهم میان آنها و نهاد آمیز یا حمایت‌آمیز دیدن ساخت‌ها و فعالیت‌های داخلی آنها به وسیله همدیگر نیز بستگی دارد. همان‌طور که «لیتل»<sup>۲</sup> خاطر نشان می‌کند، کشورها با معمای امنیتی دوگانه‌ای مواجهند: حاکمان با ترکیب مرتبگی از تهدیدات داخلی و خارجی هم برای خود و هم کشور/ جامعه‌شان روبرو هستند.<sup>(۴)</sup> یکی از فرضیه‌های بنیادی این مقاله آن است که تفاوت‌ها در ساخت داخلی، تأثیر مهمی بر نحوه تعریف تهدیدات و آسیب‌پذیری‌ها توسط کشورها و از آن روی بر ساخت کلی مسأله امنیت دارد. تمام کشورها (یا حداقل تمام کشورهایی که در یک نظام بین‌الملل جای دارند)، با توجه به ماهیت بنیادیشان، در رابطه با نگرانی‌های امنیتی اساسی درباره بقای بنیان سرزمینی و استقلال سیاسی شان

<sup>۱</sup> territory

<sup>۲</sup> Little

اشتراک دارند. چنانچه تهدید از نوع حمله نظامی خارجی باشد که هدفش تصرف سرزمین و منابع یا سرنگون کردن دولت باشد، آن گاه تصورات و برداشته از امنیت در همه کشورها بر حسب میزان منابع مشابه خواهد بود و تفاوت های داخلی تأثیری حشیه ای دارند اما، فراسوی این خط آستانه، تفاوت های داخلی می توانند آثار عمیقی بر ساخت امنیت داشته باشند، یعنی هم وسعت مسائل امنیتی مورد بحث (چه نوع اقداماتی - نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، زیست محیطی - به عنوان تهدید برداشت می شوند) و هم تعریف اولویت ها برای سیاست گذاری امنیتی را تحت تأثیر قرار می دهند.

با بررسی جامعه شناختی تاریخی کشور، می توان بینش های مهمی درباره مسأله امنیت به دست آورد. در قسمت های بعدی، می خواهم بینش های حاصل از جامعه شناسی تاریخی را برای دو دسته شرایط - که یکی واقعی است و دیگری نظری - به کار گیرم. اولی عبارتست از «نظم نوین جهانی» بعد از جنگ سرد و دومی چیزی است که من آن را «آناارشی بالغ»<sup>۱</sup> می نامم. در اینجا، هدف من تأمل پیرامون ماهیت و در واقع ارتباط کشور با امنیت تحت موقعیت های فوق است. (۵) سؤال کلی ای که در این دو بخش مطرح است این است که:

«اگر جامعه بین المللی در حال قدرت یافتن است، شبکه اتبوهی از ارزش های مشترک بر روابط بین الملل سایه می افکنند، آیا مسأله امنیت با حتی خود کشور بتدریج از میان می روند؟»

### جامعه شناسی تاریخی کشور، نظام (سیستم) و امنیت

مسأله امنیت برای همه کشورها دو چهره دارد که عبارتند از چهره داخلی و خارجی. کشورها همان طور که ممکن است به واسطه تضادها و ستیزهای داخلی از هم فرو پاشند، ممکن است به وسیله نیروهای خارجی نیز متلاشی شوند. این دو محیط ممکن است کم و بیش به طور مجزا عمل کنند، مانند زمانی که یک کشور دارای اسبجام و همبستگی داخلی، به وسیله همسایگان متجاوز و ستیزه جو مورد تهدید قرار می گیرد (بریتانیا در مقابل آلمان نازی، ژاپن در مقابل ایالات متحده آمریکا)، یا مانند زمانی که یک کشور ثبات تا حد زیادی به علت اقدامات خویش دچار تلاشی می شود (امپراتوری رم، یوگسلاوی، سرمالی، اتحاد جماهیر شوروی). لیکن، این دو ممکن است با یکدیگر نیز عمل کنند، مانند زمانی که اختلافان داخلی فرصت هایی را برای مداخله

<sup>۱</sup> mature anarchy

خارجی فراموش می‌کند (چین در طول دهه ۱۹۳۰، پاکستان در سال ۱۹۷۱، لبنان بعد از ۱۹۷۶). بنابراین، هرگونه تلاش در راستای جامعه‌شناسی تاریخی امنیت، باید هم کیفیت متحول ساخت داخلی را مد نظر قرار دهد و هم ماهیت متحول محیط خارجی‌ای که به واسطه روابط بین آنها شکل می‌گیرد.

در این زمینه، آثار زیادی وجود دارد، اما به در شاخه تکامل‌گرایان<sup>۱</sup> و گسست‌گرایان تفسیم شده‌اند و هیچ طرح یا الگوی غالبی وجود ندارد.<sup>(۶)</sup> می‌توان استدلال کرد که در قلمرو داخلی، کشورهای بزرگ در حال تکامل (خیلی نامتوازن) به سوی سطوح بالاتر همگرایی داخلی بوده‌اند. در بیشتر تاریخ پنج هزار ساله کشور، همگرایی فوق‌بیشتر حول مکانیزمهای کنترل سرزمین و افزایش انسجام و همبستگی نخبگان حاکم بوده است.<sup>(۷)</sup> لیکن در دهه‌های اخیر، این همگرایی بیشتر حول پیوند دادن حاکمان و مردم و همچنین دولت، جامعه و سرزمین بوده است.<sup>(۸)</sup> به عنوان مثال، پادشاهی‌های مطلقه و خودکام، اروپا و آسیا یا امپراتوری‌های مستبد و مطلقه دوران باستان و کلاسیک را با «دولت - ملت»های دموکراتیک معاصر مقایسه کنید. در پادشاهی‌های مطلق، کشور چیزی بیش از ملک شخصی حاکم نبود.<sup>(۹)</sup> حاکم، میزانی از امنیت و نظم را برای افراد ساکن در آن پادشاهی فراهم می‌کرد، لیکن یک منبع عمده ناامنی برای آنها نیز بود. مردم یا افراد به عنوان تابع<sup>۲</sup> مطرح بودند نه به عنوان شهروند. به جز آنچه به وسیله قدرت قهری حاکم فراهم می‌شد، امکان ناچیزی برای همگرایی سیاسی و اجتماعی وجود داشت. مردم و سرزمین به طور ناگهانی و تصادفی به هر کشور خاصی ضمیمه می‌شدند یا از آن جدا می‌شدند. مرزها مطابق با سرنوشت جنگها، موازنه قدرت و تغییرات حاصله از ازدواجهای خاندانی و یا در اثر جانشینی تغییر می‌کردند. در این نوع کشور، نگرانی‌های امنیتی تا حد زیادی روی منافع خانواده حاکم متمرکز بودند.

از درون دولت مطلقه که یک ساخت سیاسی به نام حاکمیت سرزمینی<sup>۳</sup> را ایجاد و معمول کرده بود، کشور مدرن بسط و توسعه یافت. این فرایند ابتدا در کشورهای بزرگ اروپا جریان یافت و ز آنجا به کشورهای متعدد دیگری در آمریکا و آسیا گسترش یافت. اکثریت قابل توجهی از کشورهای کنونی هنوز این فرایند را طی نکرده‌اند و عده دیگری نیز به سختی آنرا شروع کرده‌اند.

<sup>۱</sup>. evolutionists

<sup>۲</sup>. subject

<sup>۳</sup>. territorial sovereignty

بسیاری از محصولات استعمارزدایی هنوز «شبه کشورهایی» هستند که از به رسمیت شناسی خارجی برخوردارند، لیکن هنوز موفق به برقراری حاکمیت نشده‌اند<sup>(۱۰)</sup> می‌توان دست کم چهار بُعد جدید که به کشور مطلقه اضافه شده است را شناسایی کنیم:

اول، بسط یک بوروکراسی یا دیوانسالاری اداری برای مدیریت و اداره کشور؛ با توسعه هر چه بیشتر بوروکراسی، قدرت‌ها و اختیارات دولت نیز گسترش یافت و نوعی دستگاه حکومتی که بسیار وسیع‌تر از «خانواده حاکم» است ایجاد شد.

دوم، ظهور یک طبقه تجاری یا بورژوازی مستقل؛ این پدیده باعث تقویت بنیان مالی و ایجاد یک ساختار طبقه‌ای پیچیده شد. همچنین، مراکز قدرت و منافع متکثری در داخل کشور ایجاد کرد که از دستگاه حاکم سنتی خاندانی مجزا بودند.<sup>(۱۱)</sup>

سوم، پیدایش ملی‌گرایی به عنوان ایدئولوژی کشور؛ پدیده فوق‌بافت شد که مردم از «تابع» به «شهروند» تبدیل شوند و دولت و جامعه در داخل یک چارچوب حمایت متقابل به هم جوش بخورند. همان‌طور که مایال<sup>۱</sup> استدلال می‌کند، ظهور ملی‌گرایی نه تنها ماهیت کشورها، بلکه بسیاری از جنبه‌های چگونگی رابطه بین آنها را متحول ساخت.<sup>(۱۲)</sup>

چهارم، پیدایش دموکراسی؛ دموکراسی در واقع پروژه‌ای بود که حاکمیت را از حاکم به مردم نهفته در مفهوم ملی‌گرایی منتقل ساخت و کشور یا دولت را به طور واقعی یا صوری به نماینده کلی شهروندان تبدیل کرد.<sup>(۱۳)</sup>

بانگه از این منظر، مشاهده می‌کنیم که کشور مفهومی است که محتوا و مضمون آن دستخوش توسعه و تحولات قابل ملاحظه‌ای شده است. کشورهای بسیار توسعه‌یافته به طور پیوسته دولت و جامعه را به هم پیوند داده‌اند و ساخت‌های باثبات‌تر و پیچیده‌تری از سلف‌های خرد ایجاد کرده‌اند.<sup>(۱۳)</sup> این کشورها پیوسته گسترش یافتند تا نه تنها حلقه وسیع‌تری از منافع و مشارکت کنندگان را زیر پوشش قرار دهند، بلکه همچنین آن منافع و مشارکت کنندگان را نیز نمایندگی کنند. کارکردها و قابلیت‌های آنها در امتداد حوزه حاکمیتشان گسترش یافت، تا حدی که دولت در تمام حوزه‌های فعالیت جامعه دخیل شد و به تمام بخش‌های جامعه پاسخگو گردید. نگرانی‌های امنیتی این کشورهای قوی و قدرتمند به علت گسترش قلمرو حوزه نمایندگی دولت و همچنین گسترش اختیارات و کارکردهای آن، بسیار گسترده‌تر از نگرانی‌های امنیتی کشورهای

مطلقه پیشین شد. همه این کشورها در رابطه با نگرانی‌های اساسی پیرامون استقلال و تمامیت ارضی - که وجه مشترکی برای همه کشورهاست - اشتراک دارند. لیکن این کشورهاى جدید نگرانی‌هایی دربارهٔ سرزمین، شهروندان، رفاه، اقتصاد، فرهنگ و قانون غیره نیز دارند که بری پادشاهان مطلقه چندان موضوعیتی نداشتند.

بنابراین، از منظر داخلی، به نظر می‌رسد که کشور پیشرفته مدرن به طور استوارتر و ریشه‌دارتری رشد کرده است. کشور مدرن در مقایسه با پیشینیان خود، موجودیت کاملاً توسعه یافته‌تری است، به طور بسیار بهتری با جامعه پیوند یافته، بسیار پیچیده‌تر و از لحاظ درونی دارای همبستگی بسیار بیشتری است. به علاوه، توانایی نفوذ بیشتری در جامعه دارد و اساساً شروعات یافته‌تر است. به موازات این پیشرفت و تا حدی ناشی از آن، ما شاهد موضوعات و دستر کارهای امنیتی بسیار جامع‌تری هستیم. کشورها اکنون نه تنها ناچارند دربارهٔ توان نظامی و امنیت خانواده‌های حاکم، بلکه همچنین دربارهٔ رقابت‌پذیری اقتصادهایشان، باز تولید فرهنگشان، رفاه، بهداشت و آموزش شهروندان، ثبات، اکولوژیکی و کنترلشان بر دانش و تکنولوژی نگران باشند. بر این اساس، طرح این سؤال منطقی به نظر می‌رسد که کشور به عنوان مرجع اصلی برای امنیت، دچار چه تغییراتی شده است؟

چیزی که در وهله اول تعیین آن خیلی دشوار به نظر می‌رسد این است که چرا ماندگاری و مناسبت کشور به عنوان مرجع اصلی برای امنیت، این قدر زیر سؤال می‌رود؟ وقتی به ادبیات وابستگی متقابل، جامعه جهانی و فراملی گرایی نظر می‌افکنیم، در می‌یابیم که همه آنها تا حد زیادی بر اساس این فرضیه بنیان نهاده شده‌اند که کشور یک نیروی در حال زوال در روابط بین‌الملل است. اگر کشورهای بزرگ این قدر قدرتمندتر و فراگیرتر می‌شوند، چرا نباید هنوز در محور اندیشه و سیاست امنیتی قرار داشته باشند؟

یک پاسخ به این معما را می‌توان در محیط خارجی کشورها یافت که هنوز آن‌طور که کشور تکامل یافته، وضع ثابتی نداشته است. دو مشخصه این محیط، یعنی «نابلیت تعامل» سیستم<sup>(۱۴)</sup> و «جامعهٔ بین‌الملل»<sup>(۱۵)</sup> از زمان انقلاب صنعتی، خود، همواره به سرعت در حال تکامل بوده‌اند. منظور از قابلیت تعامل، عوامل تکنولوژیکی و سازمانی است که تعیین می‌کنند چه حجم، چه کیفیت و چه نوع کالاها و اطلاعاتی با چه دامنه و سرعتی می‌توانند بین کشورها تبادل شوند. در طول دو قرن گذشته، قابلیت تعامل به طور عظیمی رشد کرده است. اکنون حجم‌های کلانی از

اطلاعات را می‌توان تقریباً به طور همزمان از یک بخش از کره زمین به بخش‌های دیگر انتقال داد و حجم‌های عظیمی از کالاها نیز در گردهاگرد آن جریان دارند. هزاران شبکه سازمانی نیز برای تسهیل و حفظ این جریانها وجود دارند. تحول فوق، تهدیدها و فرصت‌هایی برای تک تک کشورهای مطرح می‌کند. اکنون این امکان وجود دارد که حملات با تجاوزهایی با سرعت زیاد از هزاران مایل دورتر به یک هدف صورت گیرند. پیشرفت‌ها و تحولات اقتصادی و مالی می‌توانند تأثیرات محلی عمده‌ای داشته باشند. جوامع، فرهنگ‌ها و محیط‌های زیست همه تحت فشارهای شدید ناشی از جریانهای جهانی زبان، مد، اطلاعات، کالاها، امراض، پول، تبلیغات و غیره هستند.

تهدیدات فوق با فرصت‌هایی نیز همراه هستند؛ در صورت نیاز به کمک‌های نظامی و اقتصادی، می‌توان به سرعت آنها را از منابع مورد نظر، با هر فاصله‌ی، دریافت کرد. کشورها نمی‌توانند خود را از این جریانها منزوی کنند. حتی تلاش‌های عمده‌ای که توسط کشورهای شبه‌قاره‌ای نظیر اتحاد جماهیر شوروی سابق، چین و تاحدی هند در این راستا به عمل آمده شدیداً ناکام مانده است. کناره‌گیری به معنای فقر نسبی، عقب‌ماندگی و نهایتاً ضعف است. لیکن، وارد شدن در این جریانها نیز به معنای از دست رفتن کنترل بر قسمت عمده زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و نفوذ عظیم نیروهای خارجی در کشور و جامعه است که اغلب آثار بر هم زنده‌ای دارند. در تعریف جامعه بین‌المللی، از تعریف کلاسیک «پول» و «واستون» استفاده می‌کنیم:

گروهی از کشورها (یا به طور کلی گروهی از جوامع سیاسی مستقل) که نه تنها یک سیستم یا نظام را شکل می‌دهند، یعنی رفتار هر کدام عاملی ضروری در محاسبات دیگران است، بلکه همچنین با گفت‌وگو و قواعد و نهادهای مشترک مورد توافق برای تنظیم روابط میان خود، استقرار می‌یابند و مافع مشترک خود را در گرو حفظ این ترتیبات می‌دانند.<sup>(۱۶)</sup>

اساس جامعه بین‌الملل این است که کشورها همدیگر را به عنوان هم پایه‌های حقوقی به طور متقابل به رسمیت می‌شناسند. آنها با این عمل، شالوده حقوق و دیپلماسی، رژیم‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را فراهم می‌کنند. همچنین، جامعه‌ای از کشورها را بر حسب هویت مشترک ایجاد می‌کنند.<sup>(۱۷)</sup> از زمان استعمارزدایی با به رسمیت‌شناسی متقابل، یک جامعه بین‌المللی کل سیستم بین‌الملل را فرا گرفته است. در مناطقی که قابلیت تعامل بالا و پایدار است، گروهی از کشورها شبکه منراکمی از قواعد و نهادهای مشترک برای تنظیم روابط میان خود به وجود می‌آورند. نمونه بازار این را می‌توان اتحادیه اروپا ذکر کرد که در آن سطح همگرایی به ایجاد یک کنفدراسیون و کم رنگ شدن کشورهای مستقل و دارای حاکمیت نزدیک شده است. بنابراین، جامعه بین‌المللی

کل کره زمین را در بر می‌گیرد، اما به صورت خیلی غیر یکنواخت. پیوستار پیچیده‌ای از حلقه‌های جامعه بین‌المللی وجود دارد؛ بعضی از آنها گروه‌بندی‌های منطقه‌ای یا فرهنگی را تعریف می‌کنند (اتحادیه اروپا و اتحادیه عرب) و عده‌ای دیگر الگوهای متحدالمرکزی در رابطه با مرکز کشورهای عمده سرمایه‌دار)، که شبکه پیچیده‌ای از قواعد و نهادها میان آنها وجود دارد، را شکل می‌دهند.

مرکز، توسعه جامعه بین‌المللی را برای کل سیستم رهبری می‌کند، اما همچنان خود را خارج از آن حفظ می‌کند. بسیاری از کشورهای پیرامون به میزانهای متفاوت در مقابل تلاش مرکز برای تحمیل «استانداردهای تمدن» خود بر آنها مقاومت می‌کنند (چین، هند، برزیل، ایران، میانمار/ برمه و نظایر آن)<sup>(۱۸)</sup> گاهی اوقات به سختی می‌توان بین جامعه بین‌المللی و ژرمنی مرکز سرمایه‌دار تمایز قائل شد.<sup>(۱۹)</sup>

توسعه جامعه بین‌المللی در واقع واکنشی هم به مشکلات عمومی بی‌نظمی در یک سیستم آنارشیک است و هم به مشکلات خاص ناشی از افزایش قابلیت تعامل. جامعه بین‌المللی به شیوه‌های زیادی از امنیت کشورها حمایت و دفاع می‌کند. جامعه بین‌المللی فراهم‌کننده مشروعیت خارجی حاکمیت و حمایت حقوقی علیه تجاوز است. همچنین، راه‌هایی برای برخورد با بعضی تهدیدات و فرصت‌های ناشی از افزایش قابلیت تعامل برای کشورها فراهم می‌کند.

مشارکت در چارچوب‌های قواعد و نهادها، به کشورها این توان را می‌دهد که محیط خود را شکل دهند. این امر، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری بیشتری فراهم می‌کند که به طرق دیگر به راحتی قابل حصول نیستند. اما، جامعه بین‌المللی می‌تواند کشورها را مورد تهدید نیز قرار دهد، می‌تواند آزادی عمل آنها را کاهش دهد؛ آنها را تابع موجودیت‌های بزرگ‌تری بکند و هویت متمایز آنها را مخدوش کند. بسیاری از کشورهای پیرامون احساس می‌کنند که هنجارهای اجتماعی بین‌المللی (مثل حقوق بشر، دموکراسی، عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای و ...) آنها را مورد تهدید قرار می‌دهد، زیرا منشأ اینها مرکز است و با هویت سیاسی و فرهنگی یا آنچه آنها به عنوان حقوق و منافع سیاست خارجی خود تعریف می‌کنند، مغایرت دارد.

کشورهای ضعیف در مقابل این گونه تهدیدات آسیب‌پذیرتر هستند، اما همان‌طور که واکنش‌ها علبه فرایند همگرایی اروپا نشان می‌دهد، شدت یافتن جامعه بین‌المللی می‌تواند کشورهای کاملاً قدرتمند را نیز تهدید کند.<sup>(۲۰)</sup> هم قابلیت تعامل و هم جامعه بین‌المللی از لحاظ مقیاس و قلمرو در حال گسترش بوده‌اند و بدین صورت تا حد زیادی گستره و دامنه تهدیدات و فرصت‌هایی که کشورها در محیط بین‌المللی با آن مواجه می‌شوند را گسترش داده‌اند. قابلیت

تعامل فزاینده، امکان تأثیر گذاری قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای اروپایی بر تمام مردم و تمدن‌های دیگر کره زمین بین قرون پانزدهم تا نوزدهم را فراهم ساخت.<sup>(۲۱)</sup> لازم به ذکر است که تحولات و رخداد‌های فوق ناشی از فعالیت‌های کشورهای بزرگ (قدرتمند) در سیستم بوده است. نظر به ماندگاری سطوح فزاینده توسعه نابرابر میان کشورها، این تحولات پیامدهای مهمی دارند. توسعه نابرابر بدان معنی است که کشورها با توانایی‌های مختلف، همه باید با یک محیط بین‌المللی که به وسیله کشورهای بسیار توسعه یافته و قدرتمند خلق شده، مواجه شوند. کشورهایی که با تأخیر توسعه را شروع کرده‌اند در یک سیستم بین‌المللی قرار دارند که پویا و ساختار آن به وسیله کشورهای توسعه یافته تعیین شده است. این امر باعث می‌شود که کشورهای فوق (آنهايي که توسعه را با تأخیر شروع کرده‌اند) در مقابل نظام بین‌المللی در موقعیت‌هایی قرار بگیرند یا با موقعیت‌هایی مواجه شوند که کاملاً متفاوت با موقعیت‌هایی است که کشورهای توسعه یافته اولیه با آن مواجه شده‌اند. نفوذ و تأثیر نظام بین‌الملل و کشورهای دیگر بر کشورهای که توسعه را با تأخیر شروع کرده‌اند بسیار بیشتر از تأثیر فوق بر کشورهای توسعه یافته اولیه است.

وقتی این موضوعات داخلی و سیستمی را در کنار هم قرار دهیم، متوجه یک دیالکتیک می‌شویم: از یک طرف شاهد گسترش، تحکیم و تعمیق کشور «قوی» هستیم که مرز اصلی قدرت و توسعه را در نظام بین‌الملل تعریف می‌کند، از طرف دیگر، تحولاتی در سطح سیستمی در حال وقوع هستند که به نظر می‌رسد کشور را به تحلیل یا حتی فروپاشی تهدید می‌کنند. یک عنصر کلیدی در تضاد فوق این است که کشورهای قدرتمند به جوامع قوی خود آزادی عمل قابل ملاحظه‌ای برای پیگیری فعالیت‌های فرامرزی و بین‌المللی می‌دهند. نظام [بین‌المللی] قوی تا حد زیادی محصول کشورها و جوامع قدرتمندی است که فعالیت‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی خود را به فراسوی مرزهای خویش گسترش می‌دهند. بنابراین، عوامل سطح سیستمی در این موازنه وزن بیشتری از آنچه معمولاً داشته‌اند، دارند، اما (بعضی) کشورها نیز بسیار استوار، باثبات و پیچیده هستند. این دیالکتیک به کجا رهنمون می‌شود؟ به ظاهر، به نظر می‌رسد که این دیالکتیک به جوامع یا «جمهوری‌های» امنیتی کثرت گرا منجر می‌شود که در آنجا این «تقویت شدن‌های» همزمان شرایطی برای یک سنتز یا ترکیب جدید ایجاد می‌کند. برای بعضی کشورها، به ویژه کشورهای قدرتمند، این امر ممکن است صادق باشد.

اما به خاطر دشته باشیم که اکثر کشورها در نظام بین‌الملل با مدل تکاملی «کشورهای قوی» که در بالا طرح شد مطابقت ندارند یا اگر داشته باشند هنوز در مراحل اولیه آن هستند. این واقعیت، موازنه این دیالکتیک را تغییر می‌دهد. محیط بین‌المللی‌ای که ساخته و پرداخته کشورهای قدرتمند است، برای «همه» کشورها در حال تغییر است. لیکن همه کشورها آن پیشرفت‌ها و تحکیم و تعمیقی که چند کشور قدرتمند و بزرگ طی کرده‌اند را تجربه نکرده‌اند. بسیاری از کشورها جدیداً پا به عرصه حیات گذاشته‌اند؛ آنها هنوز فرهنگ‌ها، بوروکراسی‌ها، هویت‌ها، مدیریت‌ها و ساختارهای طبقه‌ای متناسب با سرزمین یا دولت خویش را به دست نیاورده‌اند: مثل سومالی، افغانستان، سودان، فلیپین و بسیاری دیگر. ملی‌گرایی و دموکراسی به جای اینکه آنها را متحد سازد موجب تجزیه آنها می‌شود. دستگاه حاکمه آنها ضعیف است و پیوند و همگرایی ضعیفی با جامعه دارد. اقتصادهای آنها راکد و وابسته است. هر چند عده‌ای از آنها مراحل اولیه از توسعه یافتگی را طی کرده‌اند و وضعیت را حفظ کرده‌اند، اما بیشتر آنها در حال پسرفت هستند. بعضی کشورهای آفریقایی حتی قادر به حفظ زیرساخت‌های اساسی جاده و راه آهن نیستند. با اینحال، این کشورهای ضعیف نیز ناچارند در این محیط بین‌المللی بشدت گسترش یافته و در حال گسترش زیست کنند؛ موازنه بین این نظام بین‌الملل و آنها بسیار غیرمتعادل است. نرخ تأثیرات و نفوذهای این نظام بین‌الملل بر کشورهای ضعیف بسیار بیشتر از نرخ توسعه آنها افزایش یافته است. این نظام از طریق استعمارزدایی، نوعی هویت و تعریف را بر بسیاری از آنها تحمیل کرد و هنوز بسیاری از آنها را در همان مقام و جایگاه، ثابت نگه داشته است.<sup>(۲۲)</sup> این نظام برزندگی داخلی آنها نفوذ می‌گذارد و رفتار و عملکرد سیاست خارجی آنها را به میزانی مقید و محدود می‌کند که کشورهای کلاسیک، مستعمره‌ای و در حال مدرنیزاسیون قدیمی در طول مراحل شکل‌گیری خویش هرگز آن را تجربه نکرده بودند. اصلاً روشن نیست که کشورها تحت این شرایط چگونه توسعه می‌یابند یا حتی آیا اصلاً می‌توانند توسعه یابند؟ اما، این هم روشن نیست که اگر آنها در امر توسعه ناکام بمانند، چه چیزی اتفاق خواهد افتاد. بنابراین مسأله امنیت و کشور مسأله‌ای مجرد نیست. طیف وسیعی از کشورها وجود دارند که با درجات متفاوت توسعه و تحکیم از هم متمایز می‌گردند. این کشورها (علی‌رغم دگرگونی‌های منطقه‌ای) با یک محیط بین‌المللی واحد مواجه هستند. عده‌ای از آنها از یک موضع قدرت نسبی عمل می‌کنند و عده‌ای از موضع ضعف نسبی و مطلق. به نظر من فهم این دیالکتیک بین کشور و سیستم یا نظام بین‌الملل و تأثیر توسعه نابرابر و غیر یکنواخت بر آن، پیش‌شرط لازم برای اندیشیدن پیرامون مسأله امنیت در «نظم نوین جهانی» و فراسوی آن است.

## مسأله امنیت در نظم نوین جهانی

درباره نظم نوین جهانی اتفاق نظر ناچیزی وجود دارد. استفاده از این واژه بزرتابگر میل به مجسم ساختن تغییرات یا تحولات ظاهراً عظیم در بعضی الگوهای عمده روابط بین‌المللی است. آسان‌ترین عنصر آن عبارت از تغییر ساختاری ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است. این فروپاشی یک تحول دوگانه بود، زیرا نه تنها به چهار دهه دوقطبی بودن قدرت جهانی پایان داد، بلکه شکاف ایدئولوژیکی بین بلوک‌های کمونیست و سرمایه‌دار را نیز خاتمه بخشید. یک پیامد بلافصل این تحول عبارت از کاهش تنش‌ها و تهدیدهای نظامی میان دو بر قدرت بزرگ بود. تحول فوق‌ظاهراً از محوریت قدرت نظامی به عنوان تعیین‌کننده اصلی نظم و امنیت بین‌المللی گسست و فضای بیشتری برای فعالیت نیروهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی باز کرد. همچنین، به کوشش جهت شناخت ساختار بین‌المللی جدید دامن زده است. آیا این ساختار یک‌قطبی است و ایالات متحده آمریکا در رأس قدرت قرار دارد؟ آیا کاهش نگرانی‌های نظامی به معنای بازتعریف عناصر متشکله یک قدرت بزرگ است؟ آیا اشکال چندقطبی احیاء خواهند شد؟<sup>(۲۳)</sup> یا تحلیل ساختار نظام بین‌الملل بر اساس مدل قطبی بودن تکافو خواهد کرد؟ آیا ما شاهد یک تحول ژرف‌تر هستیم که از مدتها پیش در جریان بوده و پایان جنگ سرد فقط یک عنصر کرچک آن است؟

پاسخ «جیمز روزنا» به این سؤال آخر مثبت است و عنوان «سیاست پسا بین‌الملل»<sup>۱</sup> را برای آن برمی‌گزیند.<sup>(۲۴)</sup> وی تغییراتی را در «قابلیت تعامل» مشاهده می‌کند که در دهه‌های بعد از جنگ دوم جهانی به سطوح دگرگونی نظام بین‌الملل رسیده و یک نظام جهانی را بدید می‌آورند که میان یک جهان «کشورمحوری» (که در آن بازیگران مقید به حاکمیت هستند) و یک جهان «چندمحوری» (که در آن بازیگران فارغ از حاکمیت هستند) تقسیم شده است. در این دیدگاه، نظم نوین جهانی بدین علت «جدید» است که دیگر نمی‌توان روابط بین‌الملل را با استفاده از یک چارچوب تحلیلی فهم و درک کرد که نظام بین‌الملل را بر حسب کشورها تعریف می‌کند، نه بدین علت که نظام کشوری یک ساختار جدید پیدا کرده است.

راه‌های چندی برای ساخت یک «نظم نوین جهانی» از طریق انتخاب‌های سیاسی وجود دارد، لیکن بازی عمده عبارت از تلاش برای فهم پیامدهای تحولات یا تغییرات ساختاری است. اما، لازم به ذکر است که ساختار «سیاسی» باطنی یا اساسی نظام بین‌الملل تغییر نکرده است. آنارشی همچنان

<sup>۱</sup> post-international politics

اصل سازمان‌دهنده این نظام و کشور نیز واحد اصلی آن است. قدرت و تأثیر این «ساختارهای» باطنی یا اساسی را می‌توان در گسترش کشورهای جدید بعد از فروپاشی کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی مشاهده کرد. نظام بین‌الملل هنوز در بر گیرنده بسیاری الگوهای آشنای گذشته است.<sup>(۲۵)</sup> با این وجود، به دنبال پایان جنگ سرد، تغییرات کاملاً چشمگیری در مسأله امنیت وجود دارد. با توجه به استدلالی که درباره توسعه نابرابر و غیریکنواخت کشورها شد، تعجب برانگیز نیست که پیامدهای امنیتی «نظم نوین جهانی» برای بازیگران مختلف و گروه‌های مختلف کشورها متفاوت است. یک راه برای پاسخ به سؤالات مطرح در این خصوص این است که سیستم «نظم نوین جهانی» را به طور وسیع و بر حسب مرکز و پیرامون بینیم و آن‌گاه به طور جداگانه مسأله امنیت را برای هر کدام بررسی کنیم.

## مرکز

با پایان یافتن جنگ سرد، مرکز به حالت چندقطبی درآمده است، اما تحت سلطه ائتلاف واحدی از قدرت‌های سرمایه‌دار بزرگ (امریکای شمالی، اتحادیه اروپا و ژاپن) قرار دارد. این ائتلاف یک «جامعه امنیتی»<sup>۱</sup> است، زیرا هیچکدام از اعضای آن انتظار تهدید نظامی از جانب اعضای دیگر را ندارد. این ائتلاف با تهدیدات نظامی جدی از جانب قدرت‌های نیمه پیرامونی مواجه نیست و حتی احتمال هیچ چالش نظامی عمده خارجی در افق آن پدیدار نیست. اکثر چالشگران جنگ سرد اکنون علاقمند به اتحاد و حتی پیوستن به این کلوب هستند. سؤالات عمده‌ای که درباره این ائتلاف وجود دارد عبارتند از:

۱- این ائتلاف چگونه قادر خواهد بود که خود را به عنوان یک هستی یا موجود امنیتی واحد تثبیت کند؟<sup>(۲۶)</sup>

۲- آیا این ائتلاف موضعی نسبتاً انزواگرا نسبت به بقیه نظام بین‌الملل اتخاذ خواهد کرد یا موضعی نسبتاً مداخله‌جویانه؟

اکنون که چالشگر عمده این ائتلاف ز میان رفته است، دلیل چندانی وجود ندارد که فکر کنیم که این ائتلاف سرمایه‌دار نهایتاً تسلیم سرنوشت لنینیستی منازعه بر سر تقسیم مجدد بازارهای جهانی خواهد شد. بدون شک در این ائتلاف رقابت اقتصادی وجود خواهد داشت و احتمالاً با بالا رفتن ظرفیت مازاد جهانی و بی‌ثباتی‌های ناشی از آزادسازی مالی - که دولت رفاه و نظم نجاری را

<sup>۱</sup> security community

تهدید به فروپاشی می‌کند - کاملاً شدید خواهد شد.<sup>(۲۷)</sup> اما رشد اقتصادی (رونق) قدرت‌های سرمایه‌داری و فرایندهای اقتصادی آنها چنان به هم وابسته شده است که خود به عنوان عامل بازدارنده منازعه و جنگ عمل می‌کنند. سرمایه چنان بین‌المللی شده است که دیگر امکان تشکیل ائتلاف‌های ملی‌گرای غالب - به شکلی که قبل از ۱۹۴۵ فراهم بود - وجود ندارد. دیگر نمی‌توان به سبک دهه ۱۹۳۰ از نیروی نظامی برای رقابت توسعه طلبانه استفاد کرد، زیرا نه تنها هزینه‌ها و مخاطرات جنگ مدرن بالا رفته است، بلکه تلقی‌ها نسبت به امپریالیزم متحول شده است و کشورهای پیرامون نیز دارای توانایی‌های بیشتری برای مقاومت هستند.

سؤال اساسی این است که تا چه حد وابستگی متقابل باعث می‌شود که مرجع اصلی امنیت از «کشور» به «موجودیت‌های جمعی بزرگ‌تر» تغییر کند؟ این موجودیتها اشکال متعددی می‌توانند بخود بگیرند مثل جوامع امنیتی، جوامع بین‌المللی، جمهوری‌ها، بازارهای مشترک و غیره. در اینجا دو گزینه و انتخاب روشن وجود دارد: یا چنین ترکیبی به طور منطقه‌ای انجام می‌شود یا اینکه در سراسر کل «ائتلاف سرمایه‌داری» به وقوع می‌پیوندد. البته این دو گزینه مانع‌الجمع نیستند و می‌توان عناصری از هر دو را به طور همزمان داشت. مثلاً اتحادیه اروپا هم یک رویکرد منطقه‌ای است و هم تبدیل امنیت‌های ملی فردی به یک موجودیت سیاسی بزرگ‌تر. اکنون اتحادیه اروپا در بسیاری از حوزه‌های اقتصاد و کنترل‌های مرزی (مهاجرت، تجارت) به عنوان یک موجودیت امنیتی عمل می‌کند. تا آنجایی که به ظهور موجودیت‌های امنیتی چند ملیتی میان کشورهای سرمایه‌دار مرتبط است، امکان دارد که سطح منطقه‌ای غلبه کند. اروپا، آمریکای شمالی و احتمالاً بخش‌هایی از شرق آسیا می‌توانند تبدیل به بلوک‌های منطقه‌ای برای اهداف امنیت نظامی و اقتصادی شوند. همچنین، این امکان نیز وجود دارد که کل این ائتلاف سرمایه‌دار از جهت بتواند یک «موجودیت امنیتی هماهنگ» بشود. اگر صنایع نظامی به طور قابل ملاحظه‌ای میان بلوک‌های منطقه‌ای به هم وابسته و همگرا شود (نه اینکه در داخل آنها)، آنگاه وجود یک جامعه امنیتی سرمایه‌دار تقویت خواهد شد. نشانه‌ها یا شواهدی از یک چنین رویدادی وجود دارد. غیرملی شدن<sup>۱</sup> صنایع تسلیحاتی و نظامی و به هم پیوسته شدن آن در میان ائتلاف سرمایه‌دار، قدم مهمی به سوی ایجاد یک مرکز سرمایه‌دار به عنوان یک موجودیت امنیتی واحد خواهد بود. از لحاظ نظری، همین منطوق در مورد بخش اقتصادی نیز قابل کاربرد است. تلاش‌های معطوف به مدیریت دسته‌جمعی اقتصادی از طریق ابزارهایی نظیر گروه ۷، نشان از حرکت به سوی نوعی نگرش به

<sup>۱</sup> . denationalization

اقتصاد بین الملل به عنوان یک موجودیت واحد دارد که امنیت همه بستگی به رونق و رشد آن دارد. اما در بخش اقتصادی، فشار برای رقابت زیاد است و پتانسیل بی ثباتی بالاست. این امر منجر به محدود شدن میزان همگرایی خواهد شد.

مسئله امنیتی دیگر که بر این مرکز تأثیر می گذارد این است که مرکز تا چه اندازه مایل به ناچار است در پیرامون مداخله کند. آیا همگرایی مرکز باعث می شود که نگاه آن بیشتر متوجه داخل شود یا اینکه باعث می شود به دنبال اعمال زاینده کنترل بر پیرامون بیافتد. انزوای گرای می تواند ناشی از توجه به بازسازی و ساختاردهی مجدد داخلی باشد یا تصور فقدان تهدید از جانب پیرامون و یا ناپیدی نسبت به نتایج مداخله. مخافت با مداخله آشکار همچنان به عنوان یک اصل نظام دهنده جامعه بین الملل باقی خواهد ماند. کشورهای غربی در مقابل اتهامات امپریالیستی که کشورهای پیرامون به آنها می زنند، حساست. در غرب نگرانی زیادی درباره هزینه اقدامات مؤثر و ابزارهای مناسب برای انتقال توسعه به پیرامون وجود دارد. در آنجا چنین به نظر می رسد که یک رویکرد توسعه ای وجود ندارد که جوامع غیر غربی را قادر سازد بدون در مخاطره جدی قرار دادن میراث فرهنگی - که فرض می شود حاکمیت سیاسی آنها از آن محافظت می کند - مدرنیزه شوند.

مداخله گرایی نیز می تواند ناشی از وفان ایدئولوژیکی یک موضع غالب قدرت باشد یا میل به پیشبرد قهری استانداردهای جامعه بین الملل غرب (مانند حقوق بشر، عدم گسترش سلاح های هسته ای، کثرت گرایی، اقتصادهای بازار و غیره) در کل جهان. با توجه به هرج و مرج در مکان های نظیر سومالی، هائیتی، رواندا و بوسنی سابق، بحث های گسترده ای در این رابطه به عمل آمده است که آیا باید برای اهداف حقوق بشر، اصل عدم مداخله نادیده گرفته شود یا خیر؟ این آغاز یک شیب بسیار تند است که منجر به تعهداتی برای فراهم کردن نظم و رفاه می شود که در واقع مقوم نوعی استعمار مجدد (نهادی) است. تحولات در سومالی، هائیتی، بنگلادش و کامبوج همه نمایشگر حرکت به سوی استفاده از نهادهای بین المللی به عنوان ابزاری برای نوعی استعمار مجدد در شرایطی است که ساختارهای دولت بومی قادر به مقابله با آن نیست.

اگر این مداخله گرایی برای غرب از اهمیت برخوردار باشد، آن گاه یکی از مشکلات عمده فراروی مرکز سرمایه داری این است که چگونه باید خود را برای ایفای نقش مدیریت جهانی سازماندهی کند. در واقع، منازعه بظاهر بی پایان در بوسنی، آشفتگی عمیق درباره نحوه هماهنگی و ارتباط دستگاه های سازمانی متعدد در دسترسی مرکز را نمایان ساخت. شورای امنیت سازمان ملل، ناتو، سازمان امنیت و همکاری اروپا، WEU، EU و گروه ۷ هیچ احساس روشنی درباره مأموریت خود یا روابط متقابل بین خود جهت مدیریت دسته جمعی «نظم نوین جهانی» توسط

مرکز ندارند. در این رابطه، مسأله شورای امنیت سازمان ملل که عرصه اصلی برای مدیریت جهانی امنیت است و با توزیع قدرت جدید شدیداً در خطر خارج شدن از جبهه بندی و رانده شدن به حاشیه قرار درد خیلی مبرم است. اتحاد جماهیر شوروی شکست خورد، یک دگرگونی مسالمت آمیز در ساختار قدرت رخ داد، اما نهاد سازمان ملل، برخلاف تحولات نهادی بعد از جنگ اول و دوم جهانی، تداوم یافت. مشکل اساسی این است که ژاپن، آلمان و EU در میان اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل نماینده ندارند. در آنجا بریتانیا و فرانسه نقش برجسته ای دارند، اما دو تا از حمایت کنندگان عمده مالی یعنی ژاپن و آلمان در آن حضور ندارند و ایالات متحده آمریکا دارای یک نقش هژمونیک است. در صورت عدم حل این مشکل، خطری جدی که بروز می کند این است که کارکرد مدیریت امنیتی شورای امنیت سازمان ملل نامشروع می شود (زیرا به عنوان یک ابزار ایالات متحده آمریکا دیده شود) یا اینکه به علت کمبود منابع مالی فلج می شود. یک کلید برای حل مشکل فوق در اتحادیه اروپا نهفته است که نیاز دارد به مسأله بسیار مهم تطابق هویت خویش با شرایط امنیتی جدید توجه کند. علاقمندی و فشار زیادی برای اصلاح عضویت دائم یا داشتن حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل وجود دارد و می توان انتظار داشت که حتی قدرت های بزرگ پیرامونی نظیر هند و برزیل نیز در این جهت فشارهای زیادی اعمال کنند.

## پیرامون

در بعضی از بخش های پیرامون، به ویژه آفریقا و خاورمیانه، مسأله تحلیل رفتن کشورها مطرح است، اما نه به صورت سازمان یافته و مسالمت آمیزی که در اتحادیه اروپا وجود دارد. در جاهایی که کشور هنوز خیلی ضعیف است و چشم اندازهای توسعه آن ناچیز است و همچنین جاهایی که یک سری نیروهای اجتماعی قوی وجود دارند که پیکره بندی های موجود را به چالش می طلبند، چارچوب های موجود می توانند از هم فرو پاشند. مرزهای کشور در این مناطق اکثراً ریشه در ایام اخیر دارند و اکثر آنها به صورت میانجی گرانه ساخت یافته اند. آن چیزی که آنها را حفظ می کند ریشه های محلی آنها نیست، بلکه کنوانسیون های جامعه بین الملل درباره امنیت مرزها است.

در بعضی مناطق یا کشورها چنانچه کشورهای مرکزی بخواهند به مداخله خود در آنجا پایان دهند، احتمال فرو پاشی و به هم خوردن مرزها خیلی زیاد است. صرف نظر از اینکه مدیریت

موجود چقدر سطحی و استبدادی<sup>۱</sup> است، چشم‌انداز تحلیل رفتن کشورها در پیرامون، چشم‌انداز زیبایی نیست. تکرار تجربه فرو پاشی مسالمت‌آمیز اتحاد جماهیر شوروی که البته با توجه به حمله روسیه به چین بیشتر از آنچه در ۱۹۹۲ احتمال داده می‌شد خشونت‌آمیز بود، در آفرینا و خاورمیانه خیلی محتمل نیست. به نظر نمی‌رسد که تکیه به ساختارهای دولتی موجود، مشکلات توسعه اقتصادی و سیاسی آنها را حل کند. اما، رها کردن آنها نیز به معنای ساخت‌دهی مجدد خشونت‌آمیز است که در آن صورت نیز چشم‌انداز بهبود شرایط خیلی پایین است. بی‌نظمی و هرج و مرج چندین ساله در لبنان، سومالی، سودان، آنگولا، موزامبیک و رواندا تصویر تیره‌ی از این احتمالات را ارائه می‌دهند. حقیقتاً روشن نیست که چه نوع ساختار سیاسی به بهترین وجه نیازهای این مناطق را تأمین می‌کند. آنها در چنگال بیش از حد قوی یک نظام بین‌الملل گیر افتاده‌اند و به نظر نمی‌رسد که دارای منابع سیاسی و اجتماعی داخلی برای تثبیت یک موضع پایدار در داخل این نظام باشند. بسیاری از آنها در حال از دست دادن میدان عمل خود هستند، بدین معنا که رشد توسعه داخلی آنها با یک نظام بین‌الملل هر چه نازنده‌تر و مداخله‌جوتر همگام نیست. اگر به طور فردی آنها را در نظر بگیریم، اکثراً در معرض تهدید امنیت داخلی هستند تا خارجی؛ اما اگر به طور دسته‌جمعی آنها را در نظر بگیریم، اکثراً در معرض تهدید ناتوانی برای رهایی از نید یا مقابله با نظام بین‌الملل ساخته و پرداخته کشورهای قدرتمند هستند.

کاربرد منطق امنیت برای کشورهای ضعیف تا حد زیادی دشوار است؛ به سختی می‌توان این کشورها را به عنوان یک عینیت معنادار یا مرجع برای امنیت در نظر گرفت. اما با توجه به وضعیت کشورهای یوگسلاوی سابق و قفقاز، به هیچ وجه روشن نیست که انحلال کشورهای موجود یا ظهور کشورهای جدید، منجر به امنیت بهتر برای جوامع و مردم این مناطق شود. این نیز روشن نیست که استعمار دوباره نهادی شرایط آنها را بهبود می‌بخشد.

## آسیا

در آسیا، پیامدهای نظم نوین جهانی تا حدی با دو قطب مرکز و پیرامون متفاوت هستند. بسیاری از کشورهای این منطقه پایدار به نظر می‌رسند و بسیاری از آنها به طور موفقیت‌آمیزی به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری پیوسته‌اند. اما، ارزش‌های غربی چندان جذاب نشده‌اند؛ عده زیادی از این کشورها مدعی هستند که نحوه تلقی آسیا نسبت به ایده‌آل‌های لیبرال نظیر حقوق بشر، دموکراسی

<sup>۱</sup>. arbitrary

و باز بودن و شفافیت فرهنگی با تلقی اروپا متفاوت است. با پایان یافتن جنگ سرد و عقب کشیدن قدرت روسیه و آمریکا از این منطقه، اکنون برای اولین بار بعد از شروع سلطه غرب در طول قرن هیجدهم، فرصتی برای کشورهای این منطقه فراهم شده است که الگویی برای روابط خویش ایجاد کنند. اکنون، این امکان به طور واقعی وجود دارد که چیزی شبیه یک نظام موازنه قدرت کلاسیک در آسیا ظهور کند. این منطقه چندان دارای رژیم‌ها و نهادهای محلی قوی نیست، اما اختلافات حل نشده، ملی‌گرایی‌ها همچنان قوی و ستیزه‌ها و ترس‌ها و عداوت‌های تاریخی بسیار چشمگیر هستند. آسیا، برخلاف اروپا و آمریکای شمالی، فاقد هرگونه «جامعه بین‌المللی» منطقه‌ای توسعه یافته است. آسیا در برگیرنده کشورهایی با درجات مختلف توسعه، فرهنگ‌های بسیار گوناگون و ایدئولوژی‌های سیاسی خیلی متفاوت است. بسیاری از کشورهای این منطقه در واکنش به پایان جنگ سرد، توان نظامی خویش را افزایش داده‌اند. بخش‌هایی از آسیا شبیه اروپای قرن نوزدهم شروع به توسعه کرده‌اند: دسته‌ای از کشورهای قدرتمند این منطقه صنعتی‌سازی را آغاز و حتی سپری کرده‌اند. در قدرت مطلق و نسبی خویش تغییرات سریعی به عمل آورده‌اند؛ بعضی از ستیزه‌ها حل نشده‌اند؛ اختلافات سرزمینی و ملی‌گرایی‌های قوی وجود دارد و بعضی کشورها در شرف فروپاشی هستند. (۲۸)

در شرق آسیا، احتمال ظهور یک بلوک جدید و قدرتمند تحت رهبری ژاپن وجود دارد. چنانچه مرکز گرایش بیشتری به سوی بلوک‌های منطقه‌ای پیدا کند و چندان به دنبال یک الگوی وسیع‌تر همگرایی سرمایه‌داری نباشد، محرک‌ها برای ظهور چنین بلوکی پدیدار خواهند شد. اگر چنین بلوکی پدیدار شود، آن‌گاه چنین سپهر یا منطقه‌ای ناچار است دست کم یک رژیم امنیتی داشته باشد و احتمالاً با مشارکت کشورهای دیگری باشد که شیوه سیاست دفاعی غیرتهاجمی ژاپن را اتخاذ کرده باشند.

اما، حتی در بهترین حالت، ترتیب مذکور ترتیبی بسیار سست‌تر از آنچه در اروپا در حال وقوع است خواهد بود. سؤالی که در این رابطه مطرح است این است که ژاپن و چین به عنوان دو قدرت بزرگ منطقه چگونه در این عصر جدید به هم مرتبط می‌شوند؟ ژاپنی‌ها نمی‌خواهند به طور آشکار به مسأله رهبری دفاعی منطقه پردازند و این مانع عظیمی در مقابل رهبری منطقه‌ای ژاپن است. (۲۹) رقابت‌های نظامی به طور واقعی هنوز در بسیاری از بخش‌های آسیا کاملاً امکان‌پذیر هستند و در بسیاری کشورها (هند - پاکستان - کره شمالی) امکان استفاده از سلاح‌های هسته‌ای وجود دارد و در بسیاری کشورهای دیگر (ژاپن، کره جنوبی، تایوان) پایه‌های تکنولوژیکی و مالی برای ساخت سلاح‌های هسته‌ای یافت می‌شود. برای آسیا، یک چشم‌انداز نگران‌کننده وجود دارد:

«نظم نوین جهانی» احتمالاً سبب احیای مدل‌های گذشته در روابط بین آنها و دیگران خواهد شد، گرچه شرایط اقتصادی و نظامی اوایل قرن بیست و یکم این امر را محدود می‌کند. اگر چنین چیزی رخ بدهد، آن‌گاه صرح‌های امنیتی آسیا اساساً ملی، نظامی و قدرت محور خواهند بود، هر چند متأثر از پیوندهای وابستگی متقابل اقتصادی نیز خواهند بود.

البته بسته به نوع دیدگاه، می‌توان له یا علیه یک چنین رویدادی نظر داد. از طرفی، می‌توان گفت که یک خرده سیستم آسیایی موازنه قدرت (به علت سرایت به بقیه جاها) برای بقیه جهان خطرناک خواهد بود. از طرفی، می‌توان استدلال له نیز کرد، بدین صورت که وجود ناامنی‌های کلاسیک در آسیا قدرت حیاتی اقتصادی آنرا تضعیف می‌کند و فضایی برای مداخله اروپا و آمریکا به وجود می‌آورد. بنابراین، باید به تشویق ایجاد یک چنین خرده سیستمی پرداخت. همچنین می‌توان استدلال کرد که با توجه به تحولات مشابه در اروپا و همراه با تحکیم دولت‌های مدرن، وجود یک موازنه نوا، تحول یا پیشرفتی «طبیعی» برای آسیا است.

### مسئله امنیت در «نظم نوین جهانی»: نتایج

برای تمام کشورهایی که در «نظم نوین جهانی» دخیل هستند، یک راه حل کلیدی به مسئله امنیت در پاسخ به این سؤال نهفته است که کشورهای باز یا بسته چگونه با نظام بین‌الملل تعامل می‌کنند یا با آن ارتباط برقرار می‌کنند؟

زمانی که این نظام در رابطه با واحدها پیش (کشورها) قوی باشد، همان‌طور که اکنون هست، موضوع فوق مسئله‌ای است که از اهمیت محوری برخوردار است. درجه باز بودن یا بسته بودن یک کشور دنبال می‌کند، معین می‌کند که چه چیزی به عنوان مسئله امنیتی تصور و تعریف شود و چه چیزی به عنوان مسئله غیر امنیتی. (۳۰) کشورهای خیلی باز در مقابل حمله مقاومت می‌کنند، اما تلاش خواهند کرد که از لحاظ نظامی خود را برای دیگران شفاف و غیرتهدیدآمیز جلوه دهند. آنها در مقابل داد و ستدها و تبادلهای اقتصادی و اجتماعی تقریباً به طور کامل باز هستند و محدودیت‌های نسبتاً ناچیزی بر جریان کالاها، پول، مدها، افراد و غیره وضع می‌کنند. همچنین، هر چند مداخله در زندگی سیاسی خویش را به عنوان تهدید مورد نظر قرار می‌دهند و با آن برخورد می‌کنند، اما محدودیت‌ها نسبتاً ناچیزی بر جریان ایده‌های سیاسی وضع می‌کنند. مسائل و برنامه‌های امنیتی مورد توجه برای کشورهای باز محدود خواهند بود، زیرا اکثر تعاملها به عنوان تهدید کتفه دیده نمی‌شوند. هلند نمونه روشنی در این باره است.

برعکس، یک کشور خیلی بسته اکثر تعاملها را به عنوان تهدید کننده می بیند. در حال حاضر نمونه های زیادی در این رابطه وجود ندارد، اما کره شمالی، میانمار / برمه تا حدی به این مدل نزدیک هستند. کشورهای بسته معمولاً تلاش می کنند تا از یک فرهنگ و ایدئولوژی ای که به نظر آنها از سوی ایده ها و فعالیت های دیگران در معرض تهدید است محافظت کنند و یا آن را پیش ببرند. البته، این امکان وجود دارد که در این کشورها دولت ها صرفاً در تلاش برای حفظ پایه های قدرت خویش باشند. از این دیدگاه، برنامه ها و مسائل مورد توجه امنیت ملی نه تنها در برگیرنده حمله نظامی و براندازی سیاسی است، بلکه تقریباً تمام ارتباط های سیاسی و طیف گسترده ای از داد و ستدهای اقتصادی و اجتماعی را نیز شامل می شود. ایران و بعضی کشورهای اسلامی قوی دیگر، نمایشها و سبکهای غربی را تهدید کننده تلقی می کنند (ممنوعیت دیش های ماهواره ای در ایران). اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز برای مدت زیادی تلاش کرد تا ایده ها و فرهنگ غربی را بایکوت کند و از نفوذ آنها به حیطة خود جلوگیری کند (عده ای از ناسیونالیست های افراطی تر روس نیز اکنون همین ایده را دارند). رهبری چین نیز از نفوذ خزنده ایده های مربوط به حقوق بشر و کثرت گرایی سیاسی واهمه دارد.

در نظم نوین جهانی، هزینه های انسداد شدید خیلی بالاست، اما هزینه های باز بودن نیز زیاد سنگین است. بسیاری از کشورها، در رابطه با توانایی فرهنگ ها و سنت های خود در تقابل با نیروهای خارجی، بیم های بجایی دارند. حتی کشورهای قدرتمند نیز درباره توانایی خود برای تحمل باز بودن و آزادی اقتصادی تردید دارند. واکنش های اجتناعی علیه فرایند همگرایی در اروپا، ماهیت و فنار این ترس ها را نشان می دهد. عده زیادی خواستار استفاده از نیروهای دولت برای محافظت از جامعه در مقابل فشارهای بین المللی سازی هستند.<sup>(۳۱)</sup> آزادی یا باز بودن اقتصادی هزینه های بالایی در قالب فشارهای مداوم برای انطباق داخلی تحمیل می کند. آزادی اقتصادی باعث کارآمدی اقتصادی و دسترسی به بازارهای جهانی می شود، اما ضررهای زیادی به بخش های وسیعی از جامعه می زند. در اثر آزادی و باز بودن اقتصادی گاهی اوقات نظام سیاسی شکوفا و تحکیم می شود، ما در کل در معرض کساد ها و بحران های خطرناک قرار می گیریم.

برنامه ها و مسائل امنیتی مورد توجه در نظم نوین جهانی بیشتر به وسیله نحره واکنش کشورها به مزایا و مضار باز بودن و بسته بودن تعیین می شوند. احتمالاً نه بز بودن و نه بسته بودن بیش از حد، مطلوب اکثر کشورها، بجز عده اندکی، نخواهد بود. در بسیاری از کشورهایی که تهدیدهای نظامی برای آنها کاهش یافته است، تهدیدات ناشی از تجارت، مالیه، تولید، مهاجرت و بنابراین

تحلیل رفتن هویت ممکن است موجب تشویق برقراری محدودیت و انسداد در بخش‌های اجتماعی و اقتصادی شوند.

### مسئله امنیت در آنارشی بالغ

برای بحث در این باره ابتدا بر می‌گردیم به سؤالی که پیشتر مطرح گردید: اگر جامعه بین‌المللی در حال قوی‌تر شدن است و شبکه تراکمی از قواعد مشترک بر روابط بین‌الملل حاکم خواهند شد، آیا می‌توان گفت مسئله امنیت و کشور از میان خواهند رفت؟

پیش‌فرض این سؤال این است که نظام بین‌الملل مشکل از کشورهای قوی است. اما هر تعریفی که از «نظم‌نویس جهانی» به عمل آید، واضح است که در مرحله کنونی از تاریخ، کشورهای عضو نظام بین‌الملل دارای کیفیات متفاوتی به عنوان کشور هستند و ما نمی‌توانیم در خصوص رابطه کشور - نظام بین‌الملل، آنها را به یک روش مورد بررسی قرار دهیم. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، اختلاف توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بین کشورهای ضعیف و قوی، مسائل امنیتی خیلی متفاوتی در بخش‌های مختلف این نظام ایجاد می‌کند. برای تأمل پیرامون مسئله امنیت در «آنارشی بالغ»، نیازمند ساخت یک مدل هستیم. منظور از «آنارشی بالغ» نظام یا سیستمی از کشورهای قوی (بر حسب سطوح بالای همبستگی و انسجام اجتماعی و اقتصادی) است که در یک جامعه بین‌الملل توسعه یافته (شبکه تراکمی از نهادهای، قواعد و نهادهای مورد توافق) جای دارند. به احتمال زیاد، آنارشی بالغ فقط در یک نظامی بسط می‌یابد که دارای قابلیت تعامل بالا باشد. از یک جهت، این مدل نشانگر «هم‌آمیزی» بین دیدگاه‌های لیبرال و واقع‌گرا در رابطه با نظام بین‌الملل است. آنارشی بالغ ضرورتاً در برگیرنده باز بودن و وابستگی متقابل کامل (یعنی ایده آل‌های لیبرال) نیست، بلکه در برگیرنده درجه زیادی از آن است و مستلزم وجود کشور نیز هست. در آنارشی بالغ، کشور به عنوان واحد اصلی نظام بین‌الملل حفظ می‌شود، اما در برگیرنده معماهای امنیتی در یک فرهنگ منازعه غیر خشونت‌آمیز لیبرالی است.<sup>(۳۲)</sup> این مدل، بستگی به حفظ ساختار اساسی آنارشی به عنوان اساس و شالوده دارد. برای تأمل پیرامون این مدل، مفید است آنچه بیشتر درباره اتحادیه اروپا و به طور کلی غرب گفته شد مد نظر قرار دهیم. اتحادیه اروپا نزدیک‌ترین نمونه عملی از مدل آنارشی بالغ است، اما در یک مقیاس خرد سیستمی. غرب و به ویژه کشورهای OECD اکنون در جهت مدل آنارشی بالغ حرکت می‌کنند، به ویژه اینکه یک جامعه امنیتی هستند و در تلاش پایدار برای مدیریت اقتصاد جهانی.

تصور کنید که این تحول (آنارشی بالغ) کل نظام بین‌الملل را فرا گیرد. آن‌گاه، مسأله امنیت چگونه به نظر می‌رسد؟ آیا اصلاً مسأله امنیت وجود خواهد داشت؟ آیا این تحول ضرورتاً دلالت بر انحلال کشورها دارد؟ آیا آنارشی بالغ دلالت بر فدراسیون یا کنفدراسیون سیاسی، مشابه آنچه در اتحادیه اروپا رخ می‌دهد، است؟ آیا کنار گذاشتن تهدیدات نظامی و سیاسی در یک آنارشی بالغ موجب یک تحول انتقالی است؟

مفهوم آنارشی بالغ بر اساس این فرض استوار است که این مدل یک آلترناتیو ساختاری واقعی هم برای دولت جهانی و هم جامعه جهانی بی‌کشور یا بی‌دولت (که از انگاره‌های لیبرال-آنارشیست است) ارائه می‌دهد. خود این، دو پیش‌فرض دارد:

۱. توسعه یک جامعه بین‌المللی قوی‌تر، نیازمند یک ساختار سیاسی است؛

۲. به دلایل فرهنگی و ایدئولوژیکی، گرایش به استقلال سیاسی همچنان قوی باقی

می‌ماند و بنابراین مبتیایی برای تداوم کشور به عنوان یک ساختار سیاسی است.

این دو پیش‌فرض، هر دو قابل قبول به نظر می‌رسند. تنها آلترناتیو برای دولت جهانی یا آنارشی بین‌المللی اصلاً دولت نیست. نشانه‌هایی وجود ندارد که نشان دهند جامعه انسانی قادر است در یک مقیاس جهانی بدون یک دولت خود را سازماندهی کند. با توجه به ارثیه تاریخی عظیم، تنوع فرهنگی و نیرومندی هویت ملی، ملی‌گرایی و بیگانگی‌ها، به نظر نمی‌رسد که پایه‌هایی سیاسی وجود داشته باشد که بر اساس آن یک دولت جهانی استقرار یابد. بنابراین، تداوم ساختار عمیق یا اساسی آنارشی بین‌المللی برای مدت‌های طولانی، مفروض قابل قبولی است.

لازم است درباره آنارشی بالغ بر حسب موازنه بین سیاست (کشور) و جامعه بیندیشیم. کشورهای قوی، طبق تعریف، نیازمند رابطه و تعامل نزدیک کشور و جامعه و درهم بافته شدن آنها هستند. آنارشی بالغ نیازمند یک جامعه بین‌المللی توسعه‌یافته (بین کشورها) است و این به نوبه خود نیازمند میزانی از جامعه جهانی (میان افراد) است.<sup>(۳۳)</sup> در جایی که جامعه قوی و نسبتاً مستقل است، این نیاز کارکردی به فعالیت کشور را محدود می‌کند. بنابراین در یک کشور قوی، و از آن روی به طور وسیع‌تر در یک آنارشی بالغ، می‌توان استدلال کرد که «امنیت تنها کارکرد مشروع کشور یا دولت است». به عبارت دیگر، مشروعیت اقدامات کشور (دولت)، کاملاً به حوزه امنیت محدود می‌شود. البته یک چنین رویکردی روی قلمرو مشروع برنامه‌ها و مسائل مورد توجه امنیتی متمرکز می‌شود. اگر هدف کشور محافظت از جامعه نمایز خویش است، آن‌گاه مسائل و موضوعات مورد توجه امنیتی به طور مشروعی می‌تواند گستره‌ای از حوزه‌های نظامی، سیاسی،

اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی را در بر گیرد. اما، همان‌طور که پیشتر استدلال شد، اینکه در نهایت چه چیزی به عنوان موضوع امنیتی محاسبه می‌شود بستگی به این دارد که کشورها و جوامع آنها می‌خواهند نسبتاً باز باشند یا نسبتاً بسته. دنبال کردن فضای بسته، هزینه‌های زیادی نسبت به پذیرش فضای باز دارد. تهدیدات امنیتی بالقوه جزو هزینه‌های اساسی تعقیب فضای بسته هستند. اما پیامدهای فضای باز نیز ممکن است به واکنش‌هایی که خواستار فضای بسته هستند دامن بزند. البته باز بودن و بسته بودن را نباید به طور بکنواخت مورد نظر قرار داد، بلکه لازم است در رابطه با بخش‌های امنیتی مختلف نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی، آنها را مورد بررسی قرار داد. هر چند اتحادیه اروپا نشان می‌دهد که آنا‌رشی بالغ در برگیرنده فضای باز و وابستگی متقابل است، لیکن این مدل از لحاظ منطقی تنها شکلی نیست که آنا‌رشی کامل می‌تواند به خود بگیرد.

می‌توان آنا‌رشی بالغ را مرکب از واحدهای نسبتاً بسته‌ای نیز تصور کرد که روابط آنها بر اساس حفظ تفاوت‌ها در بستر قواعد مشترک «زندگی کن و بگذار زندگی کنند» برای مدیریت روابط امنیتی‌شان استوار است. یک آنا‌رشی بالغ که در تمام حوزه‌ها از سیاست فضای نسبتاً باز پیروی کند، تمایل به فروپاشی یا تضعیف شدید کشورها و جوامع پیدا می‌کند. از لحاظ تعریف، این نوع آنا‌رشی بالغ نگرانی‌های امنیتی، نظامی و آن‌عنصری از ناامنی اقتصادی را که نیازمند وضع محدودیت‌هایی بر دسترسی به منابع و بازارهاست را تقلیل می‌دهد.

اما، همان‌طور که تجربه اتحادیه اروپا نشان می‌دهد، بدز بودن فضا می‌تواند در نتیجه آسیب‌پذیری بیشتر در مقابل رقابت، موجد ناامنی‌های اجتماعی و اقتصادی شود. همچنین می‌تواند باعث انتقال دیگر کارکردهای امنیتی به موجودیت‌هایی در سطوح بالاتر (فرملی و فرامنطقه‌ای) یا در سطوح پایین‌تر (محلی) شود، همان‌طوری که به نظر می‌رسد بین امر در اتحادیه اروپا در حال وقوع است. باز بودن نظامی نه تنها به معنای سطوح بالای شفافیت (برنامه‌ها، اهداف و...) است، بلکه به معنای بین‌المللی شدن قابل ملاحظه نیروهای نظامی و همگرایی قابلیت‌های صنعتی - نظامی است. باز بودن سیاسی به معنای اجازه دادن به تمام ایدئولوژی‌ها و احزاب برای رقابت در فضای سیاسی خویش است. باز بودن اقتصادی به معنای اجازه دادن به نیروها و بازیگران بازار برای فعالیت نسبتاً آزاد و در شرایط مساوی در کل نظام است. آزادی اجتماعی به معنای پذیرش نقل و انتقال نسبتاً آزاد و در شرایط مساوی در کل نظام است. آزادی اجتماعی به معنای پذیرش نقل و انتقال نسبتاً آزاد افراد در داخل نظام و جلوگیری از جریان اطلاعات، سبک، مد، هنر، نمایشها و نظایر آن بین فرهنگ‌هاست. همچنین، مستلزم پذیرش استانداردهای مشترک برای حقوق بشر

است. باز بودن زیست محیطی به معنای پذیرش استانداردهای مشترک برای کنترل آلودگی هوا و مسائل دیگر است. یک چنین توسعه و رویدادی نه در آینده قابل پیش بینی امکان پذیر است و نه یک شرط ضروری برای آناارشی بالغ است. به علاوه، تحت شرایط بین المللی حاضر توسعه نایکسان، این امر از لحاظ سیاسی قابل دستیابی نیست.

یک آناارشی بالغ جهانی نسبتاً بسته مستلزم واحدهای بزرگ و نوبی است. بنابراین یا باید شکل فدراسیونهای منطقه‌ای نظیر اتحادیه اروپا، یعنی باز آفرینی کشور در سطح بالاتری، بخود بگیرد یا «جامعه منطقه‌ای کشورها»، که نسبت به داخل جامعه باز باشند و در مقابل خارج بسته. (۳۴) در بخش نظامی، آناارشی بالغ از پیش چنین فرض می‌کند که یک تهدید نظامی خارجی وجود نخواهد داشت، زیرا کل سیستم یک جامعه امنیتی خواهد بود. در یک سیستم بسته، سطوح بالای شفافیت و اتخاذ سیاست‌های دفاعی غیر تهاجمی، در جهت حل معای امنیتی عمل خواهد کرد، هر چند هم کشورها استقلال نظامی خود را حفظ کنند. فضای بسته اقتصادی، یا دست کم باز بودن بخشی و گزینشی مستلزم واحدهای بزرگ به منظور حفظ سطوح کارآمدی قابل قبول است. هدف بسته بودن نسبی، کاهش فشارهای شدید برای تعدیل و تخریب فرهنگی ناشی از بازار جهانی و تطبیق و سازگاری بین الزامات مدیریت اقتصادی بین الملل با منابع در دسترس است.

بسته بودن سیاسی بیانگر آمیزشی از تفاوت‌ها و اختلافهای فرهنگی و ایدئولوژیکی است. بسته بودن اجتماعی به معنای محدودیت‌های نقل و انتقال افراد و شاید ایده‌ها است. بسته بودن زیست محیطی ممکن است یک انتخاب نباشد، زیرا اگر اکوسیستم زمین ر به خطر اندازد جامعه امنیتی را تحلیل می‌برد. دو حد افراطی باز بودن و بسته بودن چندان قابلیت دوام ندارند. با این وجود طیف وسیعی از ساخت‌های ممکن برای آناارشی بالغ قابل تصور است. اگر برای بخش‌های مختلف، درجات مختلف باز بودن و بسته بودن طراحی شود، تصریر خیلی پیچیده تر می‌شود.

وقتی باز بودن افزایش می‌یابد، مسائل و برنامه‌های در دستور کار امنیتی هم کاهش می‌یابند و هم از حیطه کشور خارج می‌شوند. بسته بودن باعث افزایش مسائل و برنامه‌هایی در دستور کار امنیتی می‌شود و باعث تقویت کشور می‌شوند. بنابراین آناارشی بالغ ضرورتاً به معنای از بین رفتن نگرانی‌های امنیتی یا خود کشور نیست. در نظریه، آناارشی بالغ می‌تواند هر دو معنی را بدهد، اما نظم نوین جهانی ما را به سوی چنین موقعیتی سوق نمی‌دهد. اختلاف عظیم در نرخ توسعه نابرابر که ساختار مرکز و پیرامون آن را نمایان می‌کند، به عنوان یک مانع عمده در مقابل تحقق آناارشی بالغ عمل می‌کند. کشورهای ضعیف نمی‌توانند در یک آناارشی بالغ نقش خود را ایفا کنند. توسعه نایکسان یک مشخصه دائمی نظام بین الملل در طول تاریخ بوده است و نشانه‌هایی دال بر تعدیل یا

از بین رفتن آن وجود ندارد. ماندگاری آن، مانع شکل‌گیری یک آنارشی بالغ در سطح جهانی می‌شود. به عبارت دیگر، آنارشی بالغ باز در سطح جهانی غیرممکن است، اما اگر کشورهای ضعیف به اندازه کافی توان داشته باشند که حضور مستقل داشته باشند، گونه‌های بسته‌تر از آنارشی بالغ نیز امکان‌پذیر هستند. در این صورت امکان تجلی یافتن یک نظام متشکل از بلوک‌ها یا فراقشورها با تر «زندگی کُن و بگذار زندگی کنند» وجود دارد. مشکل این است که چگونه می‌توان یک چنین موجودیت‌های بزرگی را ساخت و آنها را باثبات کرد. حتی پروژه اتحادیه اروپا نیز با معماهای جدی واکنش ملی‌گرایانه علیه همگرایی بیشتر مواجه است و در زمینه یافتن منابع تاریخی، اجتماعی و سیاسی لازم برای خلق یک هویت بزرگ‌تر اروپایی با مشکلات زیادی مواجه است. (۳۵)

رساله علم علوم انسانی

## پی‌نوشت‌ها

- 1- Michael Mann, *The Sources of Social Power*, Vol. 1, *A history of power from the beginning to A.D. 1760* (Cambridge: Cambridge University Press, 1986); Charles Tilly, *Coercion, Capital, and the European State A.D. 990-1990* (Oxford: Blackwell, 1990)
- 2- Dennis Smith, *The Rise of Historical Sociology* (Cambridge: Polity Press, 1991), p. 152.
- 3- Barry Buzan and Richard Little, "The Idea of International System: Theory", *International Political Science Review* 15, no. 3 (1994): pp. 231-55; Barrt K. Gills and Andre Gunder Frank, "World System Cycles, Crises and Hegemonial Shifts 1700 B.C. to 1700 A.D.", *Review* 15, no. 4 (1992): pp. 621-87; Philip D. Curtin, *Cross Cultural Trade in World History* (Cambridge: Cambridge University Press, 1984).
- 4- Barry Buzan, Charles Jones, and Richard Little, *The Logic of Anarchy* (New York: Columbia University Press, 1992), Section II.
- 5- Barry Buzan, *People, States, and Fear* (Hemel Hempstead, U.K.: Harvester Wheatsheaf/ Boulder, Colo.: Lynne Rienner, 1991, 2nd ed.), pp. 175-81, 261-5.
- 6- Smith, *The Rise of Historical Sociology*, p. 153
- 7- Mann, *The Sources of Social Power*.
- 8- Ole Waever, Barry Buzan, Pierre Lenaitre, and Morten Kelstrup, *Identity, Migration and the New Security Agenda in Europe* (London: Pinter 1993), ch 2.
- 9- Perry Anderson, *Lineages of the Absolutist State* (London: Verso, 1974).
- 10- Joel Migdal, *Strong Societies and Weak State: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World* (Princeton University Press, 1988); Robert H. Jackson, *Quasi-States: Sovereignty, International Relations and the Third World*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1990).
- 11- Tilly, *Coercion, Capital, and the European State*.
- 12- James Mayell, *Nationalism and International Society* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990.)
- 13- Buzan, *People, States and Fear*, ch. 2.
- 14- Buzan, Jones, and Little, *the Logic of Anarchy*, ch. 4; Buzan and Little, "The Idea of International System".
- 15- Hedley Bull, *The Anarchical Society* (London: Macmillan, 1977); Adam Watson. *The Evolution of International Society* (London: Routledge, 1992); Buzan, *People, States, and Fear*, pp. 166-74; Barry Buzan, "From International System to International Society: Structural Realism and Regime Theory Meet the English School", *International Organization* 47, no. 3 (1993): pp. 327-52.
- 16- Hedley Bull and Adam Watson, eds., *The Expansion of International Society* (Oxford: Oxford University Press, 1984), p. 1.
- 17- Buzan, "From International System to International Society".
- 18- Gerrit W. Gong, *The Standard of "Civilisation" in International Society* (Oxford: Clarendon Press, 1984).
- 19- James M. Goldgeier and Michael Mcfaul, "A Tale of Two Worlds: Core and Periphery in the Post-Cold War Era", *International Organization* 46, no. 2 (1992): pp. 467-92.

- 20- Waever, et.al., *Identity, Migration*; Barry Buzan, "International Security and International Society" in *International Society After the Cold War, a Millennium book*, forthcoming.
- 21- William H. McNeill, *The Rise of the West: A History of the Human Community* (Chicago: University of Chicago Press, 1963).
- 22- Robert H. Jackson, *Quasi-States*.
- 23- Goldgeier and McFaul, "A Tale of Two Worlds".
- 24- James N. Rosenau, *Turbulence in World Politics: A Theory of Change and Continuity* (Princeton: Princeton University Press, 1990), esp. chs. 1, 10, 16.
- 25- McNeill, *The Rise of the West*.
- 26- On this point, see the thoughtful "Survey of Defence in the 21st Century", *The Economist*, September 5, 1992.
- 27- Richard Stubbs and Geoffrey Underhill, "Global Issues in Historical Perspective"; Eric Helleiner, "From Bretton Woods to Global Finance: A World Turned Upside Down"; and Michael Webb, "Understanding Patterns of Macroeconomic Policy Coordination in the Postwar Period", in Richard Stubbs and Geoffrey Underhill, eds., *Political Economy and the Changing Global Order* (Toronto: McClelland and Stewart, 1994).
- 28- Barry Buzan and Gerald Segal, *Rethinking East Asian Security*, *Survival* 36, no. 2 (1994): pp. 3-21.
- 29- Barry Buzan, "Japan's Future: Old History Versus New Roles," *International Affairs* 64, no. 4 (1988): pp. 557-73.
- 30- Barry Buzan and Gerald Segal, "Introduction: Defining Reform as Openness", in Gerald Segal, ed., *Openness and Foreign Policy Reform in Communist States* (London: Routledge, 1992), pp. 1-17.
- 31- See Ole Waever's contribution to this volume; and Ole Waever, et al., *Identity, Migration*.
- 32- Egbert Jahn, Ole Waever, Pierre Lemaitre, *European Security: Problems of Research on Non-Military Aspects* (Copenhagen: Centre for peace and Conflict Research, 1987, Copenhaen Papers number 1), p. 55.
- 33- Buzan, "From International System to International Society."
- 34- Samuel T. Huntington, "The Clash of Civilizations?" *Foreign Affairs* 73, no. 3 (Summer, 1993): pp. 22-49.
- 35- Anthony D Smith, "National identity and the idea of European unity", *International Affairs* 68, no. 1 (1992): pp. 55-76.